

تاجتھا

پژوہیں نامی فہمی

دوفصلنامہ علمی - پژوهشی

سال دوم، شماره ۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

موضوع شناسی معروف و منکر^۱

هادی اسکندری^۲

تاجتھا
پژوہیں نامی فہمی

موضوع شناسی معروف و منکر

چکیده

امثال احکام شرعی بستگی به فهم صحیح موضوعات و یا به تعبیری متعلقات، در کنار استنباط احکام دارد. از آنجا که امر به معروف و نہی از منکر از جمله وظایف مهم مکلفان است و بر اساس اختلاف مراتب آن، متعلق تکلیف وجوبی و ندبی می شود، شناخت صحیح واژگان معروف و منکر امری ضروری است. برای تعیین مصادیق این دو واژه می توان از جوهی از جمله فراز «المعروف ما أمرتم به و المنکر ما نهیتم عنه» از زیارت آل یاسین و انحصاری که از این فراز استفاده می شود، کمک گرفت و پس از اثبات حجیت سندی، آن را مرجعی برای تشخیص مصادیق معروف و منکر دانست و معروف را به واجب و مستحب و منکر را به حرام و مکروه تقسیم نمود. همچنین با دفع توهم وجود حقیقت شرعی در مورد واژه معروف و منکر و از طریق تبیین مفهومی این دو به این که «معروف» هر امری است که «حُسن» آن شناخته شده باشد و «منکر» هر امری است که «حُسن» آن انکار شده باشد،

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۹/۰۱

تاریخ تایید: ۹۸/۰۵/۰۹

۲. دانش پژوه سطح دو حوزه علمیم قم.

می‌توان مصادیق را کشف کرده و حکم مناسب هر کدام را بر آن‌ها مترتب نمود. دو شیوه به یک نتیجه می‌رسد و آن شمول معروف نسبت به همه مستحبات و واجبات و شمول منکر نسبت به همه محرّمات و مکروهات شرعی است.

واژگان کلیدی: مصداق معروف، مصداق منکر، مفهوم معروف، مفهوم منکر.

مقدمه

برای استنباط و امثال احکام شرعی آگاهی از حکم کافی نیست، بلکه شناخت موضوع و متعلق آن ضروری است. این نیازمندی در عناوینی که تطور تاریخی داشته و یا از موضوعات نوظهور باشد، از شدت بیشتری برخوردار است.

از چیزی که حکم شرعی بر آن مترتب شده است، با عنوان موضوع یا متعلق حکم یاد می‌شود. چنانکه در کلمات محقق نائینی به موضوع و در بیان امام خمینی به متعلق حکم تعبیر شده است.^۱ این اختلاف تأثیری در بحث پیش‌رو ندارد. به عنوان مثال در «تغنی حرام است» دانستن حکم الزامی برای امثال کافی نیست، بلکه به هنگام تبیین موضوع و تعیین حدود آن امثال مهیا می‌شود. به همین جهت باید روشن شود که مراد از تغنی، ایجاد ترجیح است یا آنکه خصوص ترجیح مطرب موجب صدق تغنی است. چنانکه -بنابر دخالت طرب در موضوع غنا- طرب باید معنا شود؛ زیرا طبق یک احتمال طرب هر نوع سبکی عارض بر انسان -حتی سبکی ناشی از حزن بسیار- را شامل می‌شود، در حالی که در احتمال دیگر طرب، به سبکی حاصل از شوق و شادی مضاعف اختصاص دارد. حال از تغنی، به موضوع یا متعلق حکم تعبیر شود، در ضرورت آگاهی از آن برای فراهم شدن استنباط و امثال تفاوتی وجود ندارد. زین‌رو در این مقاله با تعبیر موضوع و ضرورت شناخت موضوع احکام تعبیر خواهد شد.

در مورد سایر احکام شرعی از جمله وجوب امر به معروف و نهی از منکر نیز این شرایط حکم فرماست. اهمیت سخن از دو مؤلفه معروف و منکر آنگاه نمایان می‌شود که اقامه این واجب در کلام اهل بیت علیهم‌السلام امری ضروری برای حیات اجتماعی مسلمانان قلمداد شده

۱. نائینی، فوائد، ج ۴، ص ۹؛ خمینی، تهذیب، ج ۱، ص ۲۱۴.

است، چه آنکه از رسول اکرم ﷺ روایت شده است: «أُمت من مادامی که امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و یکدیگر را به احسان و نیکی کمک کنند، در خیر و خوبی خواهند بود، و اگر چنین نباشند برکت از آنان برداشته خواهد شد، و برخی از آنها بر دیگری به ظلم مسلط خواهد گردید، و در زمین و آسمان یار و یآوری نخواهند داشت»^۱.

امثال این فریضه الهی علاوه بر استنباط و شناخت حکم شرعی، به شناخت صحیح موضوع آن، یعنی معروف و منکر بستگی دارد. این شناخت از راه تبیین مفهومی واژه معروف و منکر یا تعیین مصادیق آن دو میسر است. تعیین مصادیق و تبیین مفهومی معروف و منکر چندان کوتاه و مختصر در لابلای کلمات فقها آمده است. ایشان معروف را به «هر فعل جائزی که رجحان دارد» و منکر را به «هر فعل ناشایست» معنا کرده‌اند.^۲ ولی جای خالی نوشته‌ای تفصیلی و مستقل در این زمینه محسوس است.

تعیین مصادیق و تبیین مفهوم

چیزی که برای فقیه در مقام تبیین وظایف شرعی مهم است، تشخیص مصادیقِ عنوانی است که مورد امر و نهی شرعی واقع شده است. بررسی مفهومی این عناوین نیز برای دستیابی به این مهم است، وگرنه بررسی مفهومی، مطلبی استطرادی بوده و موضوعیت ندارد. با این وجود برای کمال بحث، هر دو راه اصلی پیش روی محقق، مورد بررسی قرار داده می‌شود: الف. مستقیم مصادیق تعیین گردد. ب. از دریچه بررسی مفهوم، مصادیق معین گردد.

۱. تعیین مصادیق معروف و منکر

برای تعیین مصادیق معروف و منکر راه‌هایی وجود دارد که مهم‌ترین آن عبارتند از:

۱. عاملی، وسائل، ج ۱۶، ص ۱۲.

۲. صدر، ما وراء الفقه، ج ۲، ص ۴۰۸ و ۴۱۶؛ حلی، شرایع الاحکام، ج ۱، ص ۳۱۰؛ حلی، تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۳۸؛ حلی، مختلف الشیعه، ج ۴، ص ۴۵۹؛ نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۵۶؛ خرازی، الامر بالمعروف والنهی عن المنکر، ص ۵؛ خوانساری، جامع المدارک، ج ۵، ص ۳۹۸.

۱/۱. فرازی از زیارت آل یاسین

یکی از فقراتی که برای تعیین مصادیق می‌توان از آن بهره برد، عبارت «والمعروف ما أمرتم به و المنکر ما نهیتم عنه؛ معروف چیزی است که شما به آن امر نمودید و منکر چیزی است که شما از آن نهی کردید» در زیارت آل یاسین است که در کلمات فقها به آن پرداخته نشده است. استدلال به این فراز مبتنی بر بررسی دو مقام سندی و دلالی است.

بررسی سندی: زیارت آل یاسین در سه منبع مهم آمده است:

الف: احتجاج شیخ طبرسی قدیمی‌ترین منبع این زیارت مأثور است. وی زیارت را با ارسال نقل کرده است.^۱ علامه مجلسی در یکی از نقل‌های سه‌گانه خویش از احتجاج، زیارت را با شهادت و اسناد جزمی نقل کرده است^۲ و بنابر مبنای کسانی نظیر امام خمینی^۳ که اسناد جزمی را کافی دانسته‌اند، حجیت نقل مذکور ثابت می‌شود. باید توجه داشت که دو نقل دیگر علامه مجلسی^۴ خالی از اسناد جزمی است، در حالی که زیارت مذکور، عین زیارت منقول در احتجاج موجود است، بنابراین امر دایر است بین تفاوت نسخه‌های احتجاج و بین اینکه علامه در نقل متفاوتش برداشت شخصی خویش را ثبت نموده باشد. احتمال دوم خلاف ظاهر است؛ زیرا ظاهر ذکر علامت «ج» در نقل، این است که علامه ناقل عین مطلبی است که در احتجاج آمده است. با اثبات احتمال اول شهادت جزمی و قطعی طبرسی ثابت نشده و تصحیح سند از این طریق ناتمام خواهد بود.

البته ممکن است گفته شود حاصل کلام شیخ طبرسی در مقدمه احتجاج^۵ به بیان سبر و تقسیم این است که مضمون فراز مذکور، مشهور بین اصحاب است. بنابر این روایتی که عده‌ای نسبت به آن اسناد جزمی داده و عده‌ای دیگر آن را با سند ذکر کرده‌اند، و از طرف دیگر

ماجتا
پژوهش‌های فقهی

سال دوم، شماره ۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

۱. طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۴۹۲.

۲. مجلسی، بحار، ج ۹۹، ص ۸۱.

۳. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۶۲۸.

۴. مجلسی، بحار، ج ۵۳، ص ۱۷۱ و ج ۹۱، ص ۳.

۵. طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۱۴؛ و لا تأتي في أكثر ما نورد من الأخبار باسناده إما لوجود الإجماع عليه أو موافقة لما دلت العقول إليه أو لاشتهاره في السير و الكتب بين المخالف و المؤلف.

مضمون آن بین اصحاب مشهور است، موجب اطمینان خواهد بود. علاوه آنکه در صورتی که اطمینان حاصل نشود، عقلا به خبری با چنین شرایطی عمل می‌کنند. بنابر این اثبات حجیت سندی و اعتماد به نقل طبرسی از خلال طریق مذکور خالی از قوت نیست.

ب. المزار الکبیر ابن مشهدی، زیارت آل یاسین را با ذکر سند نقل کرده است.^۱ هر چند جمله مورد استشهاد و همچنین بخش قابل توجهی از زیارت مذکور در نقل مزار و احتجاج مشترک است؛ اما بین دو نقل تفاوت عجیبی وجود دارد. مزار مشتمل بر اضافاتی در ابتدا و انتهاست و در بخش‌های میانی نیز با احتجاج تفاوت‌هایی دارد. البته نقل طبرسی اتقان بیشتری دارد. علت اتقان نقل طبرسی این است که بسیاری از اضافات موجود در نقل مزار تکرار و یا فاقد قوت کلام معصوم علیه السلام است.

با توجه به توثیق عامی که در مقدمه کتاب مزار ذکر شده است که «تمامی روایات مذکور در کتاب، از رهگذرِ راویان ثقه از ائمه علیهم السلام به من رسیده‌اند»^۲، می‌توان وثاقت افراد واقع در اسناد روایات این کتاب را اثبات کرد، چنان که محقق خوبی دلالت این عبارت بر توثیق افراد را صریح دانسته و از این جهت مقدمه مزار را مقدم بر مقدمه کتاب کامل الزیارات دانسته است. این بدان سبب است که دلالت مقدمه کامل الزیارات بر توثیق راویان آن را در حدّ ظهور می‌داند. محقق خوبی بعد از پذیرش دلالت مقدمه مزار بر توثیق عامِ رواّت آن اشکال کرده است که مؤلف مزار فردی مجهول است.^۳ صاحب کتاب اصول علم الرجال در پاسخ می‌نویسد عنوان «ابن المشهدی» بر سه شخص اطلاق شده است. ۱. به «السید ابوالبرکات محمد بن اسماعیل المشهدی» در فهرست منتجب الدین که ایشان در حق وی تعبیر «ثقه» را به کار برده است. ۲. به «محمد بن جعفر المشهدی» در امل الآمل که صاحب وسائل در حق وی به «فاضل محدث صدوق» تعبیر نموده است. ۳. به «محمد بن جعفر الحائری» در موضعی دیگر از امل الآمل که صاحب وسائل تعبیر «فاضل جلیل» را در مورد وی به کار

مناجبات

موضوعی
معمول و معروف

۱. ابن المشهدی، المزار الکبیر، ص ۵۶۶.

۲. ابن المشهدی، المزار، ص ۲۷.

۳. خوئی، معجم رجال الحدیث ج ۱، ص ۵۲.

گرفته است. بنا بر این «ابن المشهدی» هر کدام از این سه شخص باشد، الفاظ مدح و توثیق در حق وی ثابت است. اما اینکه صاحب کتاب چه کسی است در سه مورد از اجازات صاحب معالم از «ابن المشهدی» یاد شده است که در یکی از آنها با عنوان «الشیخ السعید ابی عبدالله محمد بن جعفر المشهدی الحایری» تعبیر شده و بین عنوان المشهدی و الحایری جمع شده است و در دو موضع دیگر با عنوان «الشیخ محمد بن جعفر المشهدی» یاد شده است. در اجازه شیخ حسین بن علی بن حماد به نجم الدین خضر بن نعمان - که این اجازه را محدث نوری نقل کرده است هر چند در اجازات بحار نیامده است - نیز نسب وی چنین آمده است: «الشیخ محمد بن جعفر بن علی بن جعفر المشهدی». بنا بر این شخصیت مؤلف مزار مشخص شده و روشن می‌گردد که از ثقات بوده است.^۱ بنا بر این سند نقل مزار خالی از قوت نیست.

ج. مصباح الزائر سید ابن طاووس زیارت مذکور را با ارسال نقل کرده است.^۲ تعبیر «خرجت» از ابن طاووس اسناد جزمی است و از آن جا که در مورد خبر ایشان احتمال حسی بودن خبر وجود دارد، ادله حجیت خبر جریان یافته و روایت حجت می‌شود.

بررسی دلالتی: سه مؤلفه در این فراز باید مورد توجه قرار گیرد. اول آنکه تعبیر حضرت به «ما»ی موصول در این ظهور دارد که در این فراز حمل اولی که بیانگر مفهوم است، صورت نگرفته است، بلکه حمل شایع برای تعیین مصادیق بیان شده است. دیگر آنکه متبادر از سیاق فراز مذکور افاده حصر است و مؤلفه سوم اطلاق امر و نهی است که شامل امر ایجابی و استحبابی و نهی تحریمی و تنزیهی می‌شود. با توجه به این سه مؤلفه معنای فراز مذکور این است: «به لحاظ مصداقی تنها هر آنچه که شارع آمر و جوبی یا استحبابی به آن است معروف، و تنها هر آنچه که شارع ناهی تحریمی یا تنزیهی از آن است منکر شمرده می‌شود». در نتیجه مواردی که عقل مستقل، حسن آن را درک می‌کند؛ ولی شارع آمر به آن نبوده، و یا بالعکس عقل قبح آن را درک می‌کند و شارع از آن نهی نکرده است، از مصادیق معروف و منکر محسوب نمی‌شود، مگر آنکه بتوان به استناد قاعده ملازمه بین حکم قطعی عقل و حکم شرع،

۱. داوری، اصول علم الرجال، ص ۲۰۰.

۲. ابن طاووس، مصباح الزائر، ص ۴۳۰.

امر و نهی شرعی را کشف کرد. کشف از طریق ملازمه حکم عقل و شرع به این صورت است که اگر عقل، حکم قطعی به حسن الزامی یک فعل کند، آن فعل از دیدگاه شرع معروف و واجب است و اگر به قبح الزامی یک فعل حکم کند، آن فعل از دیدگاه شرع منکر و حرام است. و در صورتی که حسن درک شده توسط عقل به حد الزام نباشد، آن فعل، معروف غیر الزامی یعنی مستحب شرعی است و در صورتی که عقل، قبح غیر الزامی فعلی را درک کند، آن فعل، منکر غیر الزامی یعنی مکروه شرعی است.

از میان سه مؤلفه پیش گفته استظهار حصر نیاز به قدری توضیح دارد. شهید ثانی مطلبی به عالمان نحو نسبت داده است که می‌توان در این مقام از آن مطلب استفاده کرده و اثبات حصر نمود. وی می‌نویسد:

مشهور بین نحویان و اصولیان آن است که مبتدا انحصار در خبر دارد، هر چند عکس آن (یعنی انحصار خبر در مبتدا) صادق نیست. دلیل این مطلب آن است که مبتدا أخص از خبر یا مساوی با آن است؛ اما خبر أخص از مبتدا نبوده، بلکه أعم یا مساوی با آن است. به عنوان مثال «زید قائم» (زید ایستاده است) بر انحصار زید در حالت ایستادن دلالت دارد؛ ولی دلالتی بر انحصار ایستاده در زید ندارد و چه بسا شخصی غیر از او نیز ایستاده باشد. این مطلب واضح و روشن است. و اگر «القائم زید» (کسی که ایستاده است زید است)، به کار برده شود، این جمله مفید انحصار ایستاده در زید است؛ چون «ایستاده» در این جمله مبتدا و «زید» خبر است و با توجه به اینکه هر دو کلمه معرفه‌اند، کلمه دوم به عنوان خبر قرار می‌گیرد.^۱

علاوه بر این مطلب که شهید به نحویان و اصولیان نسبت داده است، برداشت حصر به ارتکاز ذهنی نزدیک‌تر است و این ارتکاز با توجه به فقرات قبلی «فَالْحَقُّ مَا رَضِيتُمُوهُ، وَالْبَاطِلُ مَا أَسَخَطْتُمُوهُ» واضح‌تر می‌شود.

شهید خود در این قاعده مناقشه کرده و کلیت آن را مخدوش دانسته است؛ چون إخبار به أخص در جملات خبریه وجود دارد، هر چند مواردش اندک است. پذیرش اشکال شهید

۱. شهید ثانی، تمهید القواعد الأصولية و العربية، ص ۳۹۹.

۲. همان.

ثانی، استدلال به فراز «والمعروف ما أمرتم به و المنکر ما نهیتم عنه» را ناممکن نمی‌کند؛ زیرا اگر به صورت موردی کلامی، ظهور در حصر داشته باشد ظهور آن حجّت است. تبادلِ انحصار و سیاقِ جمله‌های پیشین، این ظهور را در فراز مزبور فراهم آورده است. بنابراین دلالت زیارت بر انحصار تمام است.

نقد فراز زیارت آل یاسین

نقدهای سه‌گانه‌ای در مورد این فراز مأثور وجود دارد که در ادامه بیان و بررسی می‌شود:

الف: لزوم قول به تحریف قرآن: در نقل کتاب مزار تعبیر «إل یاسین»^۱ ذکر شده است. پذیرش آل یاسین آمده است، در حالی که در قرآن کریم تعبیر «إل یاسین» ذکر شده است. پذیرش این نقل به معنای تحریف قرآن است و اگر اطمینان به خلاف آن ثابت نباشد، دست‌کم ظن به خلاف آن وجود دارد. در نتیجه بنا بر مبنای کسانی که حجیت خبر واحد را مشروط به عدم ظن به خلاف می‌دانند، این نقل فاقد شرایط حجیت است.

در پاسخ می‌توان گفت: روایت معتبری در تفسیر برهان آمده است که مفاد آن قرائت آیه به شکل «آل یاسین» است^۲، در نتیجه نقل مذکور شاهد روایی نیز دارد. این پاسخ صحیح نیست؛ چون به اتفاق فقها، اثبات و ردّ قرائت قرآن، با قطع ممکن است و با خبر واحد و حجت ظنی صورت نمی‌گیرد. از طرف دیگر تفاوت «آل یاسین» و «إل یاسین»، صرف اختلاف قرائتی نیست، بلکه معنا کاملاً متفاوت می‌شود؛ چون بنا بر نقل «إل یاسین» معنای آیه سلام بر یکی از پیامبران الهی به نام «إل یاسین» است و بنا بر نقل «آل یاسین» مراد از آیه، خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. این در حالی است که عقلاً خبر واحد را در امور بسیار مهم حجت نمی‌دانند.

این شبهه را می‌توان این‌گونه پاسخ داد که در نسخه اصلی کتاب مزار نیز «إل یاسین» ثبت است که با مقام استشهاد حضرت به آیه نیز تناسب بیشتری دارد. این مطلب با توجه به

۱. سوره صافات، آیه ۱۳۰.

۲. بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۶۲۵ و ۶۲۶.

اشتباهات فراوانی که در نسخه برداری اتفاق افتاده است، قوت دارد، خصوصاً اگر این دو کلمه به صورت متصل نوشته می شده است، که در این صورت مشابهت بین دو قرائت و احتمال خلط بین دو کلمه بیشتر است.

ب: احتمال دس و تحریف در زیارت: اختلافات زیاد بین نقل های مختلف زیارت مذکور باعث احتمال تحریف در زیارت و از جمله فراز مورد استناد می شود. با احتمال تحریف امکان استناد به زیارت ناممکن می شود.

پاسخ آنکه اتفاق در نقل این فراز از زیارت، موجب اطمینان به عدم تحریف در فراز مورد استناد می شود. علاوه آنکه ممکن است نقصان و زیاده های موجود در این زیارت به هدف تلخیص باشد، چنانکه مقایسه بین نقل احتجاج با نقل مزار و مصباح الزائر این نکته را می رساند که موارد محذوف از مطالب تکراری است و یا قوت مطلوب در کلام معصوم را نداشته است. بنابراین نقل احتجاج در میان نقل های موجود قوی تر است.

ج: تنافی با قرآن: محتوای این فراز با مضمون آیه شریفه ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱ قابل جمع نیست؛

زیرا بی شک شارع به «خیر» امر نموده است و با توجه به «والمعروف ما أمرتم به» باید «خیر» از مصادیق معروف باشد. این در حالی است که آیه «خیر» و «معروف» را جداگانه بیان نموده است و این بدین معناست که آیه «خیر» را غیر از «معروف» می داند. نتیجه آنکه میان آیه و روایت تنافی وجود دارد. از یک سو آیه «خیر» که بدو امر شده است را «معروف» نمی داند و از سوی دیگر روایت، معروف را منحصر به مواردی می داند که شارع بدان امر کرده است.

پاسخ اول آنکه در آیه شریفه مقابله ای صورت نگرفته است، بلکه بخش دوم آیه ﴿وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ بیان کننده شیوه اجرای بخش اول است، به اینکه دعوت به خیر از طریق امر به معروف و نهی از منکر انجام می پذیرد، یا اینکه بیان کننده تفصیل کارهای خیر

مباحث

موضوع
معارف و
تعمیر

۱. «و باید از شما گروهی باشند که [همه مردم را] به سوی خیر [اتحاد، اتفاق، الفت، برادری، مواسات و درستی] دعوت نمایند، و به کار شایسته و پسندیده وادارند، و از کار ناپسند و زشت بازدارند و اینانند که یقیناً رستگارند». سوره آل عمران، آیه ۱۰۴.

است، به این صورت که امر به معروف و نهی از منکر از مصادیق کارهای خیر است. ظاهر فهم عرفی از آیه شریفه نیز معنای اخیر است. بلکه عده‌ای از بزرگان تفسیر آورده‌اند که امر به معروف و نهی از منکر از ویژگی و اهمیت خاصی برخوردار است و به جهت تأکید به عنوان ذکر خاص بعد از عام دوباره ذکر شده است.

پاسخ دیگر اینکه مراد از «خیر» دین و مراد از «امر به معروف و نهی از منکر» فروع دین است.

حاصل آنکه فراز «والمعروف ما أمرتم به و المنکر ما نهیتم عنه» از معصوم صادر شده و بر این دلالت دارد که تنها چیزی که شارع بدان امر و جویی یا استحبابی نموده معروف و آنچه بدان نهی تحریمی یا تنزیهی کرده منکر است. نکته مهمی که از این برداشت ناشی می‌شود آن است که زشت و زیبا دانستن عقلا معیار معروف و منکر نیست. بنابراین اگر عقلا فعلی را که متعلق امر شارع است، زشت و نازیبا بدانند، مطلوبیت و رجحان امر به آن فعل، ساقط نمی‌شود. همچنین اگر عقلا فعلی را که مورد نهی شارع قرار گرفته است، امری مطلوب بیندارند، مطلوبیت نهی از آن فعل پابرجاست.

۲/۱. اجماع

دومین راه برای تعیین مصداق معروف و منکر اجماع است. فقها معروف را به مستحب و واجب تقسیم ثنائی کرده‌اند و بدون آنکه مصداقی برای معروف از میان واجبات و مستحبات بیان کنند، معتقدند وجوب و استحباب امر کردن، از وجوب و استحباب عمل و فعل خارجی پیروی می‌کند.^۱ نتیجه این گزاره‌ها آن است که معروف شامل مستحب و واجب هر دو است و نیز مطلق واجبات و مستحبات از مصادیق معروف هستند، نه این‌که گروه خاصی از واجبات و مستحبات چنین باشند. چنانکه فعلی که نه واجب باشد و نه مستحب، داخل معروف نیست؛ زیرا امر به یک چیز را تابع وجوب و استحباب خارجی آن عمل می‌دانند.

۱. طوسی، تبیان، ج ۲، ص ۵۴۹؛ همو، الاقتصاد الهادی، ص ۱۴۸؛ همو، الجمل و العقود، ص ۱۶۰؛ سیدمرتضی، جمل العلم والعمل، ص ۳۹؛ ابن براج، مهذب، ج ۱، ص ۳۴۰؛ ابن حمزه، وسیلة، ص ۲۰۷؛ راوندی، فقه القرآن، ج ۱، ص ۳۵۶.

این راه ناتمام است؛ زیرا حجیت اجماع به کاشفیت آن از رأی معصوم بسته است. اگر اجماع در اثر اصولی که از معصوم تلقی شده پدید آید، قابل تمسک است، اما اگر اتفاق در یک موضوع از تفریعات و مسائل اجتهادی ناشی شود نمی‌توان به آن استناد کرد؛ زیرا ممکن است هر فقیهی از طریقی به این نتیجه رسیده باشد که دیگری آن را رد می‌کند. اجماع مورد استناد نیز به احتمال قوی از قسم دوم است.

علاوه بر این که بیان مزبور در ناحیه منکر جاری نیست؛ زیرا شمولیت منکر نسبت به هر دو قسم حرام و مکروه مورد اتفاق نیست، بلکه برخی به اختصاص منکر به محرّمات تصریح کرده‌اند.^۱ در نتیجه این طریق نمی‌تواند راه درستی برای تعیین مصداق باشد، هر چند بتوان آن را مؤیدی برای راه اول دانست.

حاصل این که به استناد فرازی از زیارت آل یاسین می‌توان مصداق معروف و منکر را تعیین نموده و شمول معروف نسبت به تمامی واجبات و مستحبات و منکر را به تمامی محرّمات و مکروهات اثبات نمود. چنانکه اجماع مؤید این موضوع در واژه معروف است.

۲. تبیین مفهوم معروف و منکر

هر چند فقیه با تعیین مصداقی معروف و منکر، از تبیین مفهومی معروف و منکر و انتقال به مصداق از طریق شناخت مفهوم بی‌نیاز می‌شود؛ ولی برای تثبیت و تحکیم مطلب به بیان راه دوم نیز پرداخته می‌شود:

نخست باید به این نکته توجه داشت که مراجعه به مفاهیم، بر اساس ظهورات است و ظهورات با توجه به ظهور حال متکلم شکل می‌گیرد. ظهور حال متکلم این است که اگر اصطلاح خاصی داشته باشد، کلام وی حمل بر همان اصطلاح خاص می‌شود و در غیر این صورت، کلام او بر ظهورات عرفی و لغوی حمل خواهد شد. بر همین اساس در مورد شارع نیز وجود اصطلاح خاص ذیل عنوان حقیقت شرعی و متشرعی مورد بررسی قرار می‌گیرد و در صورت عدم وجود اصطلاح خاص، نوبت به حمل بر معانی عام و خاص عرفی و لغوی

۱. کرکی، جامع المقاصد، ج ۳، ص ۴۸۵.

خواهد رسید. رعایت مراتب مذکور در فهم مراد شارع از واژه «معروف» و «منکر» نیز امری ضروری است.

و اما ظهور حال متکلم را به دو بیان می توان تقریر نمود:

الف. ظهور حال متکلم آن است که او اراده تفهیم داشته و مراد او تفهیم مدلول تصویری لفظ بوده است؛ چون عقل حکم می کند که متکلم در صورت اراده معنایی غیر از مدلول تصویری لفظ، لازم است که قرینه ای ذکر کند و عدم ذکر قرینه دلیل خواهد بود که همان معنای تصویری، مقصود متکلم بوده است.

ب. وقتی روش اهل یک زبان، اراده جدی نسبت به معنای خاص هنگام استعمال لفظی خاص باشد، و ظاهر حال متکلم نیز مراعات منهج همان عرفی باشد که به زبان نشان سخن می گوید، در چنین فرضی ظهور حال متکلم موجب پی بردن به مراد جدی وی می شود. در صورتی که متکلم روش خاصی داشته باشد که آن را بیان نموده باشد و قرینه ای برخلاف نیاورده باشد، کلام او حمل بر روش خاص او خواهد شد و بر عرف عام حمل نمی شود. به همین جهت در شریعت واژگانی چون خمس و زکات معانی خاص خود را دارد و شارع روش و عرف خاصی در مورد این واژه ها داشته و مراد او از خمس صرف یک پنجم نبوده، بلکه یک پنجم با شرایطی خاص است. در مورد واژه زکات نیز صرف ثمّو مراد نیست، بلکه معنای خاصی مراد است که در مباحث مفصل فقهی ذکر شده است. بنابراین چنین واژگانی در ادله شرعی بر معنای عرفی حمل نشده، بلکه بر معنای عرف خاص حمل می شود. به همین جهت می بایست در ابتدا وجود حقیقت شرعی یا متشرعی در الفاظ شارع بررسی شده و در صورت نبود چنین حقیقتی نوبت به معنای عرفی زمان صدور دلیل می رسد و در صورت نبود معنای عرفی زمان صدور دلیل، می بایست به معاجم لغوی مراجعه کرده و با مساعدت از قول لغویان و تتبع در کلمات آنان و با به دست آوردن قرائن، معنای کلمه را کشف کرده، و با ضمیمه کردن اموری همچون اصل عدم نقل در معنای کلمه و یا استصحاب قهقرایی به مراد متکلم پی برد. با مراجعه به کتب لغت مشاهده می شود که برای واژه معروف معنای استعمالی متعددی

ما مجتهد
پژوهش های فقهی

سال دوم، شماره ۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

بیان شده که عبارت است از: ۱. اسم مفعول از ماده «عرف» به معنای شناختن؛ ۲. احسان و نیکوکاری؛ ۳. حُسنِ همجواری با خانواده و دیگران؛ ۴. لباس و یا هر آن چه انسان روی سر یا روی شانه می اندازد؛ ۵. انصاف داشتن؛ ۶. جود و بخشش؛ ۷. چیزی که به دیگری بذل می شود؛ ۸. هزینه کردن به مقدار نیاز؛ ۹. ضد منکر؛ ۱۰. هر آنچه از خیرات که انسان آن را می شناسد و مایه انس و سکونت شخص باشد؛ ۱۱. هر فعل نیکویی که صفتی زائد بر حسنش دارد؛ ۱۲. اسم جامعی است برای هر آنچه شناخته شده باشد، اعم از طاعت حضرت حق و تقرب به وی و احسان و نیکی کردن به مردم، و هر آنچه شرع به آن ترغیب کرده یا از آن نهی کرده است؛ ۱۳. آنچه عقلا و متشرعان رجحان آن را با عقل یا شرع بشناسند؛ ۱۴. کار نیک؛ ۱۵. معانی واژه منکر نیز از این قرار است: ۱. آنچه عقل سلیم و فطرت پاک آن را انکار و از آن نهی کرده و مخالف حق و شرع باشد؛ ۲. آنچه عقل نسبت به آن جاهل بوده و نزد عقلا معروف نباشد؛ ۳. آنچه عقل صحیح حکم به قبح آن کرده و یا در قبح و حسن آن توقف کرده و شرع حکم به قبح آن کند؛ ۴. امر سخت و شدید؛ ۵. ضد معروف؛ ۶. آنچه شرع آن را تقبیح و تحریم کرده باشد؛ ۷. صاحب فطانت و زیرکی.^۶

با توجه به مطالب بیان شده، نخست وجود حقیقت شرعی یا مشرعی با وضع تعیینی یا

۱. در میان علمای ادب نسبت به معنی ماده «عرف» اختلاف است، عده‌ای مانند ابن فارس معتقدند ماده «عرف» دو اصل صحیح دارد و به عبارت دیگر مشترک لفظی بین دو معنا است (یکی استمرار و پیوستگی شیء و دیگری آرامش و طمأنینه) و معنای سوم یعنی معرفت به معنای شناخت، به معنای دوم یعنی سکون و طمأنینه برمی‌گردد، ولی عده‌ای دیگر با توجه به اینکه این لفظ در طول زمان‌های زیاد در معنای شناخت به کار رفته است، آن را معنایی سوم و در عرض دو معنای دیگر برشمرده‌اند. برخی دیگر مانند محقق مصطفوی اصل در معنای این ماده را، تنها عرفان و معرفت دانسته و معنای سکون و طمأنینه را به عرفان برمی‌گرداند. ابن فارس، معجم، ج ۴، ص ۲۸۱؛ مصطفوی، التحقیق، ج ۸، ص ۹۷.

۲. ابن منظور، لسان العرب، ج ۹، ص ۲۳۹.

۳. ابن اثیر، النهاية، ج ۳، ص ۲۱۶؛ طریحی، مجمع البحرین، ج ۵، ص ۹۳.

۴. بلاغی، آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۳۲۴.

۵. مکارم، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۷.

۶. به ترتیب: مصطفوی، تحقیق، ج ۸، ص ۹۸؛ همان، ج ۱۲، ص ۲۴۱؛ راغب اصفهانی، مفردات، ص ۸۲۳؛ فیروزآبادی، قاموس المحيط، ج ۲، ص ۱۴۸؛ طریحی، مجمع البحرین، ج ۴، ص ۵۰۲؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۵، ص ۲۳۳؛ فراهیدی، العین، ج ۵، ص ۳۵۵.

تعینی بررسی شده و در صورت نبود چنین حقیقتی، وجود معنای عرفی زمان صدور دلیل مورد توجه قرار می‌گیرد و برای کشف معنای واژه، به قرائنی همچون قول لغویان استناد خواهد شد.

۱/۲. حقیقت شرعی یا متشرعی

نسبت به حقیقت شرعی سه صورت وجود دارد. گاه وجود حقیقت شرعی یا متشرعی معلوم است. در کلماتی چون «صلاة» و «صوم» و «خمس» و «زکات» بعید نیست شارع حقیقت شرعی داشته باشد. گاهی نبود حقیقت شرعی ثابت و مسلم است، نظیر کلمه «ماء». در مواردی نیز وجود حقیقت شرعی محرز نیست. معنای واژه در دو صورت اول روشن است. در صورت سوم قول قوی‌تر تفصیل است، تفصیل بین مواردی است که شواهد و قرائنی وجود دارد که موجب تردید در وجود حقیقت شرعی می‌شود و بین مواردی که این‌گونه نبوده و صرفاً یک شک بدوی بدون شاهد و قرینه در بین باشد. فرض اول محکوم به اجمال است؛ ولی وجهی برای اجمال در فرض دوم نیست، لذا عقلاً کسی که در مراد از لفظ شک کند را مذمت می‌کنند. اکنون لازم است بررسی شود واژه معروف و منکر در کدام یک از این صور قرار دارد.

روایات موهم وجود حقیقت شرعی

ظاهر عرف و لغت این است که معروف و منکر از امور نفس‌الامری و واقعی بوده و هر حَسَنِ واقعی معروف و هر قبیحِ واقعی منکر است، چه عرف و عقل حسن و قبح آن را درک کنند یا از درک آن عاجز بمانند.^۱ در نتیجه داعی بر ایجاد حقیقت شرعی از ناحیه شارع وجود ندارد؛ ولی در این میان، روایاتی یافت میشود^۲ که به نوعی بر وجود حقیقت شرعی در مورد واژه معروف اشاره دارد.

یکی از آن روایات، معتبره ابان از حضرت صادق علیه السلام است که فرمودند:

۱. تقویت این مطلب در بررسی معنای عرفی و لغوی خواهد آمد.
۲. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۳۴ و ج ۵، ص ۱۳۰؛ حر عاملی، وسائل، ج ۹، ص ۴۵۹؛ عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۱۱۷.

زمانی که رسول خدا ﷺ مکه را فتح نمودند، زنان پس از بیعت مردان نزد رسول خدا آمدند تا با ایشان بیعت کنند. پس خداوند متعال این آیه را نازل نمود: ای پیامبر! هنگامی که زنان باایمان نزد تو آیند تا [بر پایه این شرایط] با تو بیعت کنند که: چیزی را با خدا شریک نگیرند، دزدی نکنند، مرتکب زنا نشوند، فرزندان خود را نکشند، طفل حرام‌زاده خود را به دروغ و افترا به شوهرانشان نبندند و در هیچ کار معروف و پسندیده‌ای از تو سرپیچی نکنند، با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. تا آنجا که حضرت صادق علیه السلام فرمود: أم حکیم از پیامبر صلی الله علیه و آله سوال کرد: کار معروف و پسندیده‌ای که خداوند ما را امر کرده تا در مورد آن از دستور شما سرپیچی نکنیم چیست؟ حضرت در جواب فرمود: بر گونه‌های خود لطمه وارد نکنید و سیلی به صورت نزنید، صورت‌های خود را نخرائید، و موهای خود را نکنید، و یقه‌های خود را پاره نکرده و آن‌ها را ندرید، و لباس‌های خود را سیاه نکنید. پس رسول خدا بر این امر با آنان بیعت کرد.^۱

از این روایت چنین استفاده می‌شود که واژه معروف معنای عرفی و واضحی نداشته که أم حکیم مقصود و مراد آیه شریفه از واژه معروف را مورد سؤال قرار داده و حضرت نیز در مواجهه با سؤال وی، نه تنها او را تخطئه نکرده، بلکه مراد از معروف را نیز مشخص نمودند. نظیر این روایت در کتاب کافی^۲ از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است. طبق این روایت حضرت به تبیین معروف در آیه «و لا یعصینک فی معروف» پرداخته است. ارسال سند، مطابق این مبنا که تمام روایات کافی معتبر است به اعتبار روایت خدشه وارد نمی‌کند. بیان پیشین که ذیل فرازی از زیارت آل یاسین برای برداشت حصر از شهید ثانی بیان شد، در این دو روایت نیز جاری بوده و انحصار معروف در موارد مذکور در روایت را اثبات می‌کند. حال آن‌که معنای عرفی و لغوی انحصاری در این موارد نداشته و در نتیجه این احتمال وجود دارد که چه بسا معروف در نظر شارع معنای ویژه‌ای داشته باشد که مطابق و مساوی با معنای عرفی و لغوی نیست.

۱. حر عاملی، وسائل، ج ۲۰، ص ۲۱۱.

۲. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۵۲۷.

همچنین در روایتی دیگر از ابن ابی المقدم در کتاب کافی نقل شده است:

از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: معنای آیه «تورا در معروفی سرپیچی و نافرمانی نکنند» را می‌دانید؟ عرض کردم: خیر. حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود: وقتی من از دنیا رفتم به خاطر من صورت مخراش و مو پریشان مکن و اوایلا مکن و بر من نوحه مخوان. سپس فرمود: این همان معروفی است که خداوند در کتابش فرموده: «و تورا در معروفی نافرمانی نکنند»^۱.

سؤال حضرت از مقصود از واژه معروف، پاسخ ابن ابی المقدم - که فرد بزرگی بوده - به «نمی‌دانم» و اینکه حضرت فرمود: «مراد از معروف در آیه شریفه همین معناست»؛ مفید آن است که معنای این واژه، معنای عرفی واضحی نبوده است.

این روایات و دیگر روایات مشابه بر این دلالت دارد که شارع واژه معروف را در غیر معنای عرفی آن به کار برده است،^۲ هر چند این معنا با معنای عرفی و اصلی بیگانه نبوده باشد و در آن به نحو مجاز شایع باشد و یا اینکه به نحو تعدد دال مدلول و غیر آن. لذا این واژه دارای حقایق شرعی متعددی است و همین امر موجب می‌شود که ظهورِ حالی برای متکلم باقی نماند تا بتوان در موارد مشکوک بدان اخذ کرد. در نتیجه، قرائن و شواهد موجود، موجب اجمال مراد شارع از واژه معروف در لسان ادله شرعی شده و چاره‌ای جز حمل آن بر قدر متیقن یعنی واجبات نیست، به همین جهت دیگر جایگاهی برای مستحبات و اموری که نزد عقل مستقل و عقلا حُسن دارد و امری از جانب شارع به آنها تعلق نگرفته است، نمی‌ماند.

پاسخ به روایات موهوم: در پاسخ این توهم گفته می‌شود که نهی از عصیان در آیه شریفه «و در معروفی از تو سرپیچی نکنند» حاکی از وجود امر الزامی است. اما با توجه به اینکه مسلم بوده است که تمامی مصادیق معنای عرفی معروف امر الزامی ندارند، این سؤال برای أم حکیم مطرح می‌شود که مصداق معروفی که زنان حق سرپیچی نسبت به آن ندارند چیست؟ بنابراین هیچ یک از سؤال أم حکیم، پاسخ و عدم تخطئه سائل از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و حصر

۱. همان.

۲. نظیر استعمال معروف در معانی‌ای چون لطمه وارد نکردن بر گونه، ندریدن یقه، نخرشیدن صورت و پریشان مکردن مو.

معنای «معروف» در برخی مصادیق نمی‌تواند شاهی بر اثبات حقیقت شرعی باشد. این بیان در روایت ابن‌ابی‌المقدام نیز مطرح است.

اما استعمال معروف در معانی متعددی غیر از معنای عرفی در پاره‌ای روایات^۱ - در فرض صحت سند یا رسیدن به حد استفاضه - به مقداری نیست که اثبات حقیقت شرعی کرده یا موجب از بین رفتن ظهور حال شارع شود. همان طور که تخصیص اکثر عمومات توسط شارع، موجب سقوط عمومات شرعی از عمومیت نبوده و می‌توان بر ظهور حال شارع تکیه کرد. به عبارت دیگر، هر چند استعمال لفظ در معنای دیگر خلاف ظاهر است؛ اما این مقدار از استعمال خلاف ظاهر، در مقابل استعمالات فراوان کم بوده و خارج از منهج عرفی نیست و موجب از بین رفتن ظهور حال متکلم نمی‌شود. بنابر این باید واژه معروف بر معنای عرفی حمل شود.

روایات معدودی که معنای دیگری برای واژه منکر ذکر کرده است، به یکی از بیان‌های پیش‌گفته قابلیت استناد بر وجود حقیقت شرعی ندارد.^۲

۲/۲. معنای عرفی واژه معروف و منکر

از میان معانی متعدد استعمال معروف و منکر چه معنایی مقصود است سه احتمال وجود دارد:

۱. معروف، اسم مفعول ثلاثی مجرد و منکر، اسم مفعول ثلاثی مزید است. لذا معروف به معنای «شناخته شده»، و منکر به معنای «چیزی که انکار بر آن واقع شده» است. بنابراین، این دو واژه علم برای معانی خاصی نیستند.

۲. گرچه وزن این دو واژه وزان سایر اسامی مفعول است؛ ولی از معانی اصلی اشتقاقی

۱. حرّعاملی، وسائل، ج ۲۰، ص ۲۱۱؛ کلینی، کافی، ج ۵، ص ۵۲۷ و ج ۴، ص ۳۴. در این روایات معروف را در مصادیق خاص استعمال کرده‌اند و نه در معنای عام عرفی و لغوی آن.

۲. شاید بتوان به این روایات اشاره نمود: ۱. یا مَرُّهُمُ بِالْمَعْرُوفِ إِذَا قَامَ وَيُنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْمُنْكَرُ مَنْ أَنْكَرَ فَضَّلَ الْإِمَامَ وَجَحَدَهُ. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۲۹؛ ۲. فَقَالَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ فَالْتَهَى كَلَامًا وَ الْفَحْشَاءَ وَ الْمُنْكَرَ رَجَالَ وَ نَحْنُ ذِكْرُ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَكْبَرُ. همان، ج ۲، ص ۵۹۸.

خود منسلخ شده و بدون لحاظ مناسبت با معانی اشتقاقی، بر معانی متعددی اسم شده‌اند؛ مانند عَلم مرتجل. طبق این فرض باید این دو واژه را منسلخ از معنای ماده معنا نمود. به عنوان مثال باید گفت معروف برای هر کار خوب، گرچه شناخته شده نباشد و منکر برای هر کار زشتی، گرچه ناشناخته نباشد عَلم شده است.

۳. این دو واژه در عین لحاظ معنای ماده در آن‌ها، بر اموری عَلم شده‌اند؛ مانند عَلم منقول.

بنابر فرضیه اول باید نائب فاعلی در بین باشد؛ چون اسامی مفعول نائب فاعل دارند. ممکن است ادعا شود که نائب فاعل، «وصف» آن فعل باشد؛ یعنی آنچه در فعلی که به آن منکر اطلاق می‌گردد، مورد انکار واقع شده است و وصف آن فعل است و چیزی که در فعلی که به آن معروف اطلاق شده است، شناخته شده است، و وصف آن فعل است. در پاسخ این ادعا می‌توان گفت: بنابر این مطلب اطلاق منکر به معروف و اطلاق معروف به منکر صحیح خواهد بود؛ زیرا نسبت به منکر وصف «بد بودن» معروف و شناخته شده است، و نسبت به معروف وصف «بد بودن» انکار شده است، حال آن‌که ذهن عرفی این‌گونه استعمالات را نمی‌پذیرد. بنابر این ارتکازات عرفی حکم به عدم صحت این فرضیه می‌کند.

اما فرضیه دوم در عین امکان عقلی و عدم وجود برهانی بر خلاف آن دارای استبعاد عرفی است؛ چون ذوق عرفی به طور معمول نامی را بدون وجه انتخاب نمی‌کند. بنابراین ادعای اطمینان به عدم صحت این فرضیه ادعای گزافی نیست.

فرضیه سوم که انتخاب نام به تناسب معنا است، امری معقول است. به صورت معمول واضح در نامگذاری‌ها، تناسب میان معنای اصلی و موضوع‌له را در نظر می‌گیرد و وضع می‌کند. در معروف و منکر نیز چنین است، واضح، وجهه حَسَن یک چیز را به عنوان ملاک در وضع در نظر می‌گیرد. لذا اطلاق واژه معروف بر یک فعل به این جهت است که حُسن آن فعل شناخته شده است و اطلاق واژه منکر بر یک فعل نیز به این لحاظ است که «حُسن» آن فعل انکار شده است. لذا فرضیه سوم، فرضیه قابل قبولی بوده و می‌توان به کمک آن، وجه متناسب با ارتکاز فهم عرفی را ارائه داد.

ماهیچه
پژوهش‌های فلسفی

سال دوم، شماره ۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

برای اثبات چنین وجهی می‌توان از راه‌های شناخت حقیقت و مجاز کمک گرفت:

۱. تبادر: مراجعه به ارتکاز عرفی ما را به این مطلب می‌رساند که معروف برای خوب‌های واقعی و منکر برای بدهای واقعی به کار می‌رود، بدون آنکه علم و جهل دخلی در آن‌ها داشته باشد، هر چند تشخیص مصداق معروف و منکر، با دخالت علم باشد. به عنوان مثال «قتل» در صورتی منکر است که قاتل عالم به قبیح و عدم معذوریت خویش باشد، وگرنه اگر قتل ضمن عمل جراحی با هدف نجات بیمار انجام گرفته و موجب کشته شدن مقتول شود، در این صورت منکر نیست.

۲. صحت سلب: وقتی به امثال سرقت و سایر امور منکر توجه می‌شود، معروف از این‌گونه موارد صحت سلب دارد؛ چنانکه وقتی به امثال إحسان و سایر امور حسن توجه می‌شود، منکر از آن‌ها صحت سلب دارد.

۳. اطّراد: از این‌که در هر استعمالی و در هر جا و مناسبتی می‌توان به کارهای خوب معروف و به کارهای ناشایست منکر اطلاق نمود، معلوم می‌شود که در حقیقت آن افعال، وجه مذکور نهفته است، وگرنه می‌بایست در بعضی حالات این استعمال صحیح نباشد. پس معروف علم برای خوب‌های واقعی - اعم از ترک یا فعل یا صفت -، و منکر علم برای ناشایست‌های واقعی - اعم از ترک یا فعل یا صفت - است.

بنابراین مراجعه به قواعد واژه‌شناسی اثبات‌کننده معنای مذکور از واژه‌گان معروف و منکر است.

در نتیجه تمام واجبات و مستحبات مصداق «معروف» اند؛ چرا که هر آنچه شارع بدان امر کرده باشد، خوب واقعی است. همان‌طور که تمامی محرمات و مکروهات مصداق «منکر» اند؛ چون هر آنچه شارع از آن‌ها نهی کرده باشد، بد و ناشایست واقعی است؛ هر چند علم به آن حاصل نباشد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

امثال فریضه امر به معروف و نهی از منکر علاوه بر استنباط و شناخت حکم شرعی، به شناخت صحیح موضوع آن، یعنی معروف و منکر بستگی دارد. این شناخت از راه تبیین

مفهومی واژه معروف و منکر یا تعیین مصادیق آن دو میسر است. هر دو شیوه دارای نتیجه واحدی بوده و دلالت دارند که مستحبات و واجبات، مصداق «معروف» و مکروهات و محرّمات مصداق «منکر» بوده و مشمول ادله امر به معروف و نهی از منکرند. البته راه دوم می‌تواند شامل اموری که به درک عقلی مستقل، نیکو می‌باشد، گردد؛ هر چند مؤیدی از جانب خطابات شرعی برای این درک عقلی نرسیده باشد. بنابر این اعم بودن راه دوم نسبت به راه اول ادعای گزافی نیست. بلی اعم بودن در صورتی است که قاعده ملازمه درک عقل و حکم شرع به راه اول ضمیمه نشود، وگرنه نتیجه دو راه همچنان یکسان خواهد بود.

منابع و مأخذ

* قرآن کریم.

۱. ابن‌المشهدی، محمدبن‌جعفر، المزار الکبیر، جواد قیومی اصفهانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۱، ۱۴۱۹ق.
۲. ابن‌فارس، ابوالحسین احمدبن‌فارس، معجم مقاییس اللغة، مصحح: عبدالسلام محمد هارون، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چ ۱، ۱۴۰۴ق.
۳. ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم، لسان العرب، میر دامادی، جمال الدین، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر، چ ۳، ۱۴۱۴ق.
۴. بحرانی، سیدهاشم‌بن‌سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیه موسسه البعثه، تهران: بنیاد بعثت، چ ۱، ۱۴۱۶ق.
۵. حرّ عاملی، محمدبن‌حسن، وسائل الشیعه فی تحصیل مسائل الشریعه، گروه پژوهش مؤسسه آل‌البتیة علیه‌السلام، قم: مؤسسه آل‌البتیة، چ ۱، ۱۴۰۹ق.
۶. حلّی، محقق، نجم‌الدین جعفر بن‌حسن، شرایع الاحکام، عبدالحسین محمدعلی بقال، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چ ۲، ۱۴۰۸ق.
۷. حلّی، ابن‌طاووس، ابوالقاسم علی‌بن‌موسی، مصباح الزائر، قم: مؤسسه آل‌البتیة لإحياء التراث، چ ۱، ۱۴۱۶ق.
۸. حلّی، علامه، حسن‌بن‌یوسف‌بن‌مطهر اسدی، مختلف الشیعه، گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۲، ۱۴۱۳ق.

ماجما
پژوهشی فقهی

سال دوم، شماره ۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

۹. _____، تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية، ابراهيم بهادری، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، چ ۱، ۱۴۲۰ق.
۱۰. خرازی، سید محسن، الامر بالمعروف والنهي عن المنکر، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، چ ۱، ۱۴۱۵ق.
۱۱. خمینی، سیدروح الله، تهذیب الاصول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ ۱، ۱۴۲۳ق.
۱۲. _____، کتاب البیع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ ۱، ۱۴۲۱ق.
۱۳. خوانساری، سیداحمد، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چ ۲، ۱۴۰۵ق.
۱۴. داوری، مسلم، اصول علم الرجال بین النظریه والتطبیق، محمدعلی علی صالح المعلم، قم: نمونه، چ ۱، ۱۴۱۶ق.
۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن الکریم، داوودی، صفوان عدنان، بیروت: دار القلم - الدار الشامیه، چ ۱، ۱۴۱۲ق.
۱۶. راوندی، قطب راوندی، سعید بن عبدالله، فقه القرآن، سیداحمد حسینی، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چ ۲، ۱۴۰۵ق.
۱۷. سمرقندی عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران: المطبعة العلمیه، چ ۱، ۱۳۸۰ق.
۱۸. صدر، محمد صادق، ما وراء الفقه، جعفر هادی دجیلی، بیروت: دار الأضواء للطباعة والنشر والتوزيع، چ ۱، ۱۴۲۰ق.
۱۹. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، محمدباقر خراسان، مشهد: نشر مرتضی، چ ۱، ۱۴۰۳ق.
۲۰. طرابلسی حلبی، ابن براج، قاضی، عبدالعزیز بن نحیر، المهدب، جمعی از محققین و مصححین تحت إشراف شیخ جعفر سبحانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، چ ۱، ۱۴۰۶ق.
۲۱. طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرین، حسینی اشکوری، احمد، تهران: مرتضوی، چ ۳، ۱۳۷۵ش.
۲۲. طوسی، محمد بن علی بن حمزه، الوسيلة إلى نیل الفضیلة، محمد حسون، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چ ۱، ۱۴۰۸ق.

۲۳. طوسی، محمد بن حسن، الاقتصاد الهادي إلى طريق الرشاد، تهران: انتشارات کتابخانه جامع چهل ستون، چ ۱، ۱۳۷۵ق.
۲۴. _____، التبيان، بيروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
۲۵. _____، الجمل و العقود، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه فردوسی مشهد، چ ۱، ۱۳۸۷ق.
۲۶. عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، تمهید القواعد الأصولية و العربية، عباس تبریزیان، سید جواد حسینی، عبدالحکیم ضیاء، محمدرضا ذاکریان، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چ ۱، ۱۴۱۶ق.
۲۷. عاملی، محقق کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد، گروه پژوهش مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چ ۲، ۱۴۱۴ق.
۲۸. علم الهدی، شریف مرتضی علی بن حسین، جمل العلم و العمل، نجف: مطبعة الآداب، چ ۱، ۱۳۸۷ق.
۲۹. فراهیدی، خلیل بن أحمد، کتاب العین، قم: هجرت، چ ۲، ۱۴۰۹ق.
۳۰. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، بیروت: دارالفکر، [بی تا].
۳۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، علی اکبر غفاری، محمد آخوندی، تهران: دارالکتب الإسلامية، چ ۴، ۱۴۰۷ق.
۳۲. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمة الاطهار علیهم السلام، جمعی از محققان، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ ۲، ۱۴۰۳ق.
۳۳. مصطفوی، سید حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ ۱، ۱۳۶۸ش.
۳۴. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الإسلامية، چ ۱، ۳۷۴ش.
۳۵. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواه، قم: مرکز نشر الثقافه الاسلامیه فی العالم، [بی تا].
۳۶. نائینی، محمد حسین، فوائد الاصول، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۱، ۱۳۷۶ش.
۳۷. نجفی، صاحب جواهر، محمد حسن اصفهانی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، عباس قوچانی، علی آخوندی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ ۷، ۱۴۰۴ق.